

# دریای جان

احمد سمیعی (گیلانی)

هلموت ریتزر. دریای جان. ترجمه‌ی عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبردی، ج ۱، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران ۱۳۷۴.

دریای جان<sup>۱</sup> (لیدن ۱۹۵۵) اثر هلموت ریتزر<sup>۲</sup> (۲۷ فوریه‌ی ۱۸۹۲-۱۹ مه‌ی ۱۹۷۱)، اسلام‌شناس معروف و محقق در ادبیات مشرق زمین است. پدرش کشیش بود. او برادر گرهارد ریتزر مورخ مشهور است. کارل بروکلمان<sup>۳</sup> (۱۸۶۸-۱۹۵۶)، مستشرق آلمانی و صاحب اثر سترگ تاریخ متون عرب<sup>۴</sup> (۱۸۹۸-۱۹۰۲)، ونولدکه<sup>۵</sup> و لیتمان<sup>۶</sup> از جمله استادانش بودند. ریتزر مرحله‌ای از تحصیلات خود را در شهر استراسبورگ به پایان رسانید و در ۱۹۱۳، هنگامی که دست‌یار پروفیسور بکر<sup>۷</sup> در شهر بُن بود، درجه‌ی دکتری گرفت. او به سه زبان عربی و ترکی و فارسی تسلط داشت. از میان آثار مهم تألیفی و تصحیحی و ترجمه‌ای او این عناوین را می‌توان یاد کرد:

کتاب‌ها: درباره‌ی زبان تصویری نظامی<sup>۸</sup> (۱۹۲۷، برلن و لایپزیگ)؛ تصحیح کتاب بده من اناب الی الله تعالی از حارث بن اسد بن محاسبی بصری، زاهد و عارف قرن سوم هجری (گلوکشتات، ۱۹۳۵)؛ تصحیح سوانح احمد غزالی (استانبول، ۱۹۴۲)؛ ترجمه‌ی هفت‌پیکر نظامی گنجوی (به همراه یان ریپکا، پراگ ۱۹۳۴)؛ ترجمه‌ی گزیده‌ی کیمیای سعادت از امام محمد غزالی (ینا، ۱۹۲۳).

مقاله‌ها: مدخل‌های «عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم»، «غزالی، احمد بن محمد»، «ابو سعید فضل الله بن ابی‌الخیر» در دایرة المعارف اسلام (۱۹۵۴)؛ «درباره‌ی فتوت»<sup>۹</sup> (۱۹۲۰)؛ «متون عربی و فارسی درباره‌ی عشق

۱) *Das Meer der Seele*. ریتزر عنوان دریای جان را ظاهراً از این بیت الهی‌نامه گرفته است:  
زبان تو از او آمد گهردار ز قعر بحر جان مردم گهریار.

2) Hellmut Ritter

3) Karl Brockelmann

4) *Geschichte der arabischen Literatur*

5) Noldeke

6) Littmann

7) Becker

8) *Über die Bildersprache Nizami's*

9) *Zur Futuwwa*

مجازی و عشق عرفانی»<sup>۱۰</sup> (۱۹۳۳)؛ «تحقیق در تاریخ زهد اسلامی، I حسن بصری»<sup>۱۱</sup> (۱۹۳۳)؛ «انصاری هروی - سنائی غزنوی» (۱۹۳۵)؛ «چهار سهروردی و آثارشان در نسخه‌های خطی استانبول»<sup>۱۲</sup> (۱۹۳۷)؛ «فریدالدین عطار» (۱۹۳۹)؛ «مولانا جلال الدین رومی و محیط او»<sup>۱۳</sup> (۱۹۴۲) در مجله‌ی اسلام<sup>۱۴</sup> «مجاهدیت عرفا در راه خدا»<sup>۱۵</sup> (۱۹۵۲)؛ «تحقیق در زهد اسلامی، II: آغاز فرقه‌ی حروفیه»<sup>۱۶</sup> (۱۹۵۴) در مجله‌ی شرق<sup>۱۷</sup>؛ «درباره‌ی اصالت رباعیات خیام»<sup>۱۸</sup> (۱۹۲۹)؛ «درباره‌ی متن مثنوی»<sup>۱۹</sup> (۱۹۲۸) در مجله‌ی OLZ.<sup>۲۰</sup>

ترجمه‌ی دریای جان (ج ۱) شامل مقدمه و ۲۳ فصل از اثر ریتزر است که، به مناسبت «کنگره‌ی جهانی بزرگ داشت عطار نیشابوری»، به همت «انتشارات بین‌المللی الهدی» منتشر شده است. ترجمه‌ی مقدمه و ۱۳ فصل اول به قلم شادروان زریاب خوبی و ترجمه‌ی ۱۰ فصل دیگر به قلم بانو مهرآفاق بایبوردی<sup>۲۱</sup> است. ترجمه‌ی کتاب، چون هنوز به پایان نرسیده، در جلد اول فاقد فهرست راه‌نما و کتاب‌شناسی است. همچنین، از آنجا که در نشر آن شتاب وجود داشته، جای توضیحات و احیاناً اظهار نظرهای اصلاحی و انتقادی، که چه بسا استاد زریاب، اگر اجل مهلت می‌داد، به صورت مقدمه‌ی مترجم و حواشی، بر ترجمه می‌افزود، خالی است.

عنوان فرعی در متن اصلی اثر «انسان، جهان و خدا در حکایات فریدالدین عطار»<sup>۲۲</sup> است. محتوای کتاب با این عنوان، که حدود و ثغور بحث را بهتر مشخص می‌سازد و کم‌دعوی‌تر هم هست، وفق دارد و معلوم نیست به چه جهت در ترجمه به صورت «سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری» در آمده که هم دامنه‌ی مطلب را از آنچه هست فراتر و انمود می‌سازد و هم توقع خواننده را از آنچه نویسنده در نظر داشته بالاتر می‌برد. اصولاً مدار اثر حکایات مثنوی‌های عطار است و بیشتر فضای کتاب را استشهاد از حکایات و نقل محتوای آنها پر می‌کند.

10) Arabische und Persische Schriften über die profane und die mystische Liebe

11) Studien zur Geschichte der islamischen Frömmigkeit, I: Hasan el-Basri

12) Die vier Suhrawardi, ihre Werke in Stambuler Handschriften

13) Maulana Galäladin Rümî und sein Kreis . . . 14) *Der Islam*

15) Muslim Mystics Strife with God

16) Studien zur Geschichte der islamischen Frömmigkeit, II: Die Anfänge der Hurūfî Sekte

17) *Oriens*

18) Zur Frage der Echtheit der Vierzeiler

19) Zum Mesnawi Text

(۲۰) فهرست نوشته‌های ریتزر را ارنست گروبر Ernst A. Gruber منتشر کرده است:

"Verzeichnis der Schriften von Hellmut Ritter", in *Oriens*, 1965-66, v. 18-19, p. 1-32. port.

(۲۱) ضبط درست نام خانوادگی ایشان «بایبوردی» است.

22) Mensch, Welt und Gott in den Geschichten des Farīduddīn Attār

دیباچه‌ی ترجمه از مترجمان نیست، از محمود اسعدی، دبیر «کنگره» است و در آن شمه‌ای در شرح حال ریتز آمده و از بعضی از آثار او نام برده شده است.

در مقدمه‌ی ۴۴ صفحه‌ای نویسنده، پس از چهار سطری در معرفی عطار، میراث ادبی او برشمرده می‌شود و مثنوی‌های عرفانی شیخ با شرح و بسط تمام معرفی می‌گردد. ریتز برای چهار مثنوی الهی‌نامه، منطق الطیر، مصیبت‌نامه و اسرارنامه اصالت قایل شده و در باب ساختار آنها اظهار نظرهای جالبی کرده است: سه مثنوی اول به شیوه‌ی خاص هندی است، به این معنی که در آنها داستان مادر چارچوب اصلی است و شاعر حکایات کوچک‌تری درون آن نشانده است. داستان اصلی تخیلی و رؤیایی است و اندیشه‌های عرفانی را مضمون می‌سازد. آن‌گاه ریتز فرق ساختاری منطق الطیر و مصیبت‌نامه را با الهی‌نامه بیان می‌کند: در دو مثنوی اول مکالمات جزئی از داستان اصلی است و در سومی داستان اصلی خود این مکالمات است. ضمناً ساختار داستان اصلی در منطق الطیر پرمایه‌تر و متنوع‌تر است. کلاً، در مثنوی‌های عطار، داستان اصلی، نسبت به آنچه در آثار مشابه پیشین دیده می‌شود، وزن بیشتری دارد. به ویژه، در منطق الطیر، هریک از چهره‌های داستانی (مرغان) دارای زندگی و صفت رمزی خاص خودند. ریتز، سپس، اهمیت زبان حال را، که ترکیب جادویی شعر فارسی‌اش می‌خواند، یادآور می‌شود و اظهار نظر می‌کند که هیچ‌کس در بهره‌گیری از آن به استادی عطار نبوده است. حکایات روشن‌گر اندیشه‌های عرفانی‌اند و گاه‌گاه از موضوع اصلی منحرف می‌شوند.

آن‌گاه ریتز محور اصلی مثنوی‌ها را مشخص می‌سازد: الهی‌نامه بر پایه‌ی زهد بنا شده است. منطق الطیر از رساله الطیر امام محمد غزالی (وفات: ۵۰۵) مُلهم است. اما در رساله الطیر رابطه‌ی سالک با خدا رابطه‌ی بنده با مولاست: سالک مشتاق پیدا کردن حاکمی الهی است. جهان بینی عطار در منطق الطیر از این والاتر است. او، با افزودن مایه‌ی «فنا»، فکر جست و جوی خدا در درون و در نفس را می‌پروراند و با بهره‌جویی از جناس «سی مرغ» و «سیمرغ» این نگرش را دایمانه بیان می‌کند. اما مصیبت‌نامه شرح سیر روح در خلوت تفکر روحانی (فکرت) است.

باید گفت که ریتز در شرح محتوای منطق الطیر و مصیبت‌نامه به تفصیلی بیش از حد متعارف می‌پردازد و، در حقیقت، برای خوانندگان آلمانی زبان جریان داستان را باز می‌گوید؛ ولی، در خلال این شرح و بسط - که برای آشنایان فارسی زبان با متن این مثنوی‌ها چه بسا ملال‌آور باشد - نظرها و تفرس‌هایی دارد که جالب است. مثلاً در یک جا احتمال می‌دهد که شرح سفرهای روحانی بایزید بسطامی (وفات: ۲۶۱) در تذکرة الاولیاء انگیزه‌ی نظم مصیبت‌نامه شده

باشد که در واقع تصویری است از نوع همین سفرها.

در باب اسرارنامه، ریتز ابتدا به فرق کیفیت ساختاری آن با سه مثنوی دیگر اشاره می‌کند و معتقد است که انسجام سه مثنوی دیگر را در آن نمی‌توان یافت. اسرارنامه مثنوی کوتاهی است که در آن حکایات و تمثیلات فضای کمتری را اشغال کرده است.

ریتز در پایان مقدمه و پیش از ورود در فصول کتاب، می‌نویسد:

ملاحظات ما، بیش از همه، خود داستان‌ها و محتوای مستقل آنهاست. هم‌چنین علاقه‌ی ما متوجه آن جریان‌های فکری خواهد بود که انگیزه‌ی نقل آن داستان شده است. (ص ۴۳)

و اندکی پایین‌تر:

از سویی تعبیر و تفسیر اغلب نیرومندی که او [عطار] به این داستان‌ها داده است نیز مورد نظر ما خواهد بود. (همان جا)

و باز:

من در این صدد نبوده‌ام که افکار و اندیشه‌های عطار را طبعی سیر تاریخ و اندیشه تنظیم کنم؛ این اندیشه‌ها از منابع زیادی سرچشمه گرفته است. وحدت وجودی که منظور عطار است با وحدت وجود ابن عربی، که معاصر او بوده است، وجوه مشترکی دارد؛ اما اصول ابن عربی از لحاظ فنی بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر است. (ص ۴۳ و ۴۴)

آن‌گاه خواننده را به بیان خود اندیشه‌ها حواله می‌دهد.

از مقدمه که بگذریم، فصول کتاب به بیان اندیشه‌های عرفانی عطار اختصاص داده شده است. اما ریتز به این بس نکرده و ظاهراً، با در نظر گرفتن آلمانی زبان‌ها به منزله‌ی مخاطبان اصلی، جای جای محتوای حکایات را نیز نقل کرده و استشهدهایی از اشعار مثنوی‌ها را چاشنی آن ساخته و در واقع به نوعی تحلیل شعر دست زده است.

اما مراتب تبخّر و فضل ریتز بیشتر در آشنایی با مآخذ متعدّد و عموماً دست اول و معتبر عربی و فارسی در حوزه‌های عرفان و کلام و ادب<sup>۲۳</sup> و استفاده‌ی شایسته از آنها و نیز، در مواردی، اشاره به مآخذ قصص و سوابق و لواحق آنها در آثار سلف و خلف جلوه‌گر است. هم‌چنین فصل‌بندی نسبتاً استادانه‌ی کتاب نمودار مهارت ریتز در فن تألیف و احاطه‌ی او بر شئون و مراتب عرفانی است. با این همه، باید پذیرفت که دریای جان از نظر عمق و مایه و دامنه با

۲۳ از میان این منابع، علاوه بر آثار خود عطار باید از: الکامل میرد، التعرف، ما للهند، کمال الدین و تمام النعمة از ابن بابویه، الانصاف از ابوبکر باقلانی، اللمع، عقد الفرید ابن عبید ربه، قوت القلوب، طبقات الصوفیه، اسرار الشوید، حلیة الاولیاء، رساله‌ی قشیری، کشف المحجوب، احیاء علوم الدین، سیاست‌نامه، کیمیای سعادت، الادکیاء و تلبیس ابلیس از ابن جوزی، حدیقه الحقیقه، مرزبان‌نامه و جوامع الحکایات نام برد.

آثاری تحقیقی چون مصابیح حلاج ماسینیون<sup>۲۴</sup> و ابوسعید ابی‌الخیر فریتس مایر<sup>۲۵</sup> قابل قیاس نیست. از مقایسه‌ی حاصل کار ریتز و نتیجه‌ی تحقیق شادروان استاد فروزانفر در احوال و آثار عطار<sup>۲۶</sup> چنین بر می‌آید که این هر دو محقق بیش‌تر به تحلیل و تلخیص حکایاتِ مثنوی‌های عطار مشغول گشته‌اند و ضمن این اشتغال تفرّس‌هایی داشته‌اند. اما شیوه‌ی فصل‌بندی در کار آنان فرق دارد: فصل‌بندی در اثر ریتز موضوعی است و در اثر استاد فروزانفر برای هر یک از مثنوی‌ها (الهی‌نامه، منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه) و هر پاره از آنها باب جداگانه‌ای گشوده شده است.

بدین سان، ریتز در هر فصل به کلی مثنوی‌های عطار نظر دارد، ضمن آن که در مقدمه تمایز ساختاری و مرتبت محتوایی آنها را نشان داده است؛ در حالی که استاد فروزانفر مقدمه را بیش‌تر به شرح حال عطار - که در دریای جان تنها اشاره‌ی بسیار کوتاهی به آن شده است - و نقد اصالت آثار او اختصاص داده است.

در عین حال، استاد فروزانفر ارزیابی مجملی از هر مقاله و مقوله، در پایان تحلیل آنها، از جهت میزان عمق فکری عطار در آن باب و درجه‌ی مهارت او در بیان هنری، به دست داده که، چون وجه اظهار نظر شرح داده نشده، تا حدی تحکمی جلوه می‌نماید.

\* \* \*

ضمن مطالعه‌ی فصول دریای جان (جلد اول ترجمه)، اندیشه‌هایی را که در عباراتی کوتاه بیان شده است استخراج کرده‌ام. با این مستخرجات - احياناً با اندک تصرف در عبارت - مجموعه‌ای از سخنان نغز‌پدید آمده است که سزاوار شمردم آن را تيمناً در پایان این مقاله نقل کنم تا کسانی را که بخواهند با لب افکار عرفانی عطار در مراحل سیر روحانی آشنایی اجمالی پیدا کنند مفید افتد.

### فصل نخست - مرگ و ناپایداری

مردگان منتظرند تا زندگان به ایشان برسند. (۵۳)  
این اندیشه‌ها چیزی درباره‌ی فلسفه‌ی مرگ به دست نمی‌دهد و فقط وحشت وجود را از مرگ با هم می‌

حتی در عین زندگی در آغوش مرگی. (۴۹)  
گور در راه آخرت نخستین منزل است. (۵۳)

24) Louis MASSIGNON, *La Passion d'al-Hallāḡ, martyr mystique de l'Islam*.

25) Fritz MEIER, *Abū Sa'īd-i Abū l-hayr (357-440/967-1049), Wirklichkeit und Legend, Acta Iranica 11, troisième série, volume IV, 1976.*

۲۶) شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری (۱۳۴۰) که چاپ جدید آن نیز به تازگی انتشار یافته است.

سنگینی اش می‌رساند. (۵۹)

فلک مانند آن کسی است که مرغی را می‌پروراند و دانه می‌دهد تا سرانجام او را سر بی‌برد. (۶۲)

### فصل دوم - دنیا

برای دنیا صفاتی چون بی‌وفایی، بی‌ثباتی، مردم‌کشی، اقامت‌گاه موقت، پوچی و بی‌ارزشی یاد می‌کند و مخاطرات آن را برای پارسایان و زاهدان گوشزد می‌سازد. (۶۵)

دنیا رباطِ دو در (۶۶) و گنده‌پیرِ گوژپشت است. (۶۸)

عزرائیل را نمی‌توان با سیم و زر رشوه داد. (۶۹)  
دنیا بهشتِ کافران و زندانِ مؤمنان است. (۷۴)  
در آسمان طاعت، بر روی زمین غفلت، و در زیر زمین حسرت بیشتر است. (از کلماتِ حضرت امیر علیه‌السلام، ص ۷۵)

مالِ دنیا آدمی را از خدا باز می‌دارد. (۷۵)  
دنیا چون ویرانه‌ای است و از آن ویرانه‌تر دلی که طالبِ دنیاست؛ و عقبی آبادان است و از آن آبادان‌تر دلی که جز عقبی را نخواهد. (از کلماتِ حضرت صادق علیه‌السلام، ص ۷۶)

دین و دنیا با هم نسازد. (۷۶)  
وقفِ ابلیس است دنیا سربه‌سر (مصیبت‌نامه) (۷۷)  
شیطان به ویژه بر بازارها حکومت دارد. (۷۷)

### فصل سوم - احتیاج و رنج و فشار و عدلِ الهی

این جهان خانه‌ی رنج و بلا و لانه‌ی اندوه و درد است و ذاتِ جهان شرّ است. (از سخنانِ جنید، ص ۸۵)

عود در آتش می‌سوزد تا از بوی خویش آن به نشاط آیند. (۸۷)

نه ناله سود دارد نه خاموشی. (۹۱)  
تصویرِ چهره‌ی بسیار شگفت‌انگیزی از خداوند

که آدمی در برابر حکمش نمی‌داند چه کند:

ایوب باید آه برآرد تا نبوتش محفوظ بماند و زکریا نباید! (۹۲)

اگر در جهان عدل و داد باشد دیگر کسی دادخواهی نمی‌کند! (۹۲)

### فصل چهارم - وضع دینی

خداوند حاکمِ مطلق و برتر از احکام و شرایع خویش است. (۹۵)

رفتارِ خداوند با آدمیان در روزِ رستاخیز مستقل از اعمالِ آنان در این جهان است. (۹۶)

خداوند آفریدگار و حاکمِ مطلق است و انسان مخلوق و بنده‌ی اوست: هر چه خدا بر بنده‌اش بخواهد رواست. (۹۷)

این است رکنِ اساسی اعتقادِ عام در رابطه‌ی انسان با خدا (۹۷)

در این مقام از اشرفِ لمذهبِ الصوفِ احکامی را نقل می‌کند که بر نظریه‌ی کسب مترتب است، از جمله این که

فعلِ انسان تا آنجا که به استطاعت او در انجام دادنِ کاری باز می‌گردد مربوط به خود اوست و کسب است و تا آنجا که به قدرتِ مطلقه‌ی خداوند راجع است خلق است. (۱۰۰)

و به این نتیجه می‌رسد که

مؤمن میانِ خوف و رجا به سر می‌برد. (۱۰۴)

مشکلات و مسائلی که از این اعتقادات ناشی می‌گردد در آثارِ عطار با قوتِ بیشتری مطرح می‌شود. (۱۰۴)

وی می‌گوید:

یکی را خواننده‌ای با صد نوازش

یکی را رانده‌ای با صد گدازش (الهی نامه)

مرا در آب نشانده‌اند و می‌گویند تر مشو! (۱۰۵)

این قصه نه از آن‌روی همچون ماه‌است بلکه برای

نمی‌توان هم دنیا را داشت هم دین را. (۱۳۴)  
 اهل دنیا از پند و اعطان پرهیز می‌کنند. (۱۳۵)  
 مردم نمی‌خواهند خود را بشناسند. (۱۳۵)  
 دل شهوت‌پرست از حقایق پشت پرده آگاه  
 نمی‌شود. (۱۳۶)

دنیا داران حرص‌اند. (۱۳۷)  
 این حرص از آدم به ارث رسیده است. (۱۴۲)  
 مرگ به حرص پایان می‌بخشد. (۱۴۳)  
 از نشانه‌های علاقه به دنیا امیدهای بیهوده و  
 غفلت از مرگ است. (۱۴۵)

ای کسانی که قصرهای قیصری و خانه‌های  
 کسروی (نه علوی) و جامه‌های خاتونی و مرکب‌های  
 فارونی و چهره‌های ظنمانی و خوی‌های شیطنی  
 دارید و عروسی‌های فرعون‌ی و ماتم‌های گبرانه برپا  
 می‌کنید!

[یحیی بن معاذ خطاب به علمای دنیا: قصورکم  
 قیصریه و بیوتکم کسرویّه و اثوابکم طاهریه و  
 اخفافکم (موزه‌هاتان) جالوتیه و مراکبکم قارونیه و  
 اوانیکم (= آوندها تان) فرعونیه و ماتمکم جاهلیه و  
 مذاهیکم شیطانیه فأین الشریعة المحمّديه] (۱۴۶)  
 رو سپید کردن به از کاغذ سیاه کردن. (۱۵۲)

**فصل هفتم - ارباب قدرت**  
 در حکایات عطار از زبان دیوانگان فرزانه (عقلاء  
 المجاتین)، چون بهلول، که آزادی بیان داشتند، از  
 حکام انتقاد می‌شود. (۱۵۹)

در برابر اسکندر [مظهر قدرت]، حکما  
 جانشین‌گدایان و دیوانگان و صوفیان می‌شوند. (۱۶۰)  
 سلطنت فانی و ناپایدار است. (۱۶۰)  
 برای شاه ده گز کرباس [کفن] و ده خشت [قبر]  
 بس است. (۱۶۳)

سلطنت پادشاهان در گورستان به پایان می‌رسد.  
 (۱۶۳)

آن است که رنگی گلیم او [= شیطان] سیاه است. (۱۰۶)  
 فرعون در حال غرق شدن می‌خواست کلمه‌ی  
 شهادت بر زبان راند، جبرئیل دهان او را از لجن دریا  
 [= رود نیل] پر کرد. (۱۱۰)

## فصل پنجم - شوق تسکین ناپذیر به معرفت خدا

هر چه بشر درباره‌ی خدا بگوید ساخته‌ی خود اوست  
 و ارزش معرفتی ندارد. (۱۱۳)

ارزش فکر به آن است که از دل برخیزد. (۱۱۳)  
 تو بدو بشناسی او را نی به خود  
 راه ازو خیزد بدو نی از خرد  
 (منطق‌الطیر) (۱۱۶)  
 عقل محتاج نظارت وحی و هدایت پیامبر است.  
 (۱۲۱)

اما برای صوفی فکر دیگری هم هست و آن فکر  
 دل است... سالکِ فکرت از ذکر آغاز می‌کند. (۱۲۱)  
 اهل دل را ذوق و فهم دیگر است  
 کان ز فهم هر دو عالم برتر است (۱۲۱)  
 جان است که منبع حقیقی معرفت صوفی  
 است... معرفت عقلی سرانجامش تحجیر است... پایان  
 علم نیز جهل است. (۱۲۱)

جان اگر راجح شود جانان تو راست (مصیبت‌نامه)  
 (۱۲۱)

عقل به عبودیت می‌کشاند، اما جان به سوی  
 ربوبیت می‌برد. (۱۲۲)  
 همه چون حلقه بر در ماندگانیم  
 همه در کار خود درماندگانیم (اسرارنامه) (۱۳۰)

## فصل ششم - دنیا داران

حسن بصری دنیا داران را منافی می‌خواند. (۱۳۱)  
 اینان در خواب غفلت‌اند. (۱۳۱)

این حزن در آثارِ عطارِ دردی است جهانی و عام که گاهی اشعارِ او را به صورتِ ناله و شیون در می‌آورد. (۱۹۴)

حزن نشانه‌ای است که مرد خدا را از اهلِ عیش و عشرت متمایز می‌سازد. (۱۹۴)

پارسایان مرگ را بر بالای سر خود ایستاده می‌بینند که شربتِ خوشی را از دستشان بگیرد. با چنین موگلی شربت بر آنان تلخ می‌گردد. (۱۹۴)

دنیا زندانِ مؤمن است. (۱۹۵)  
علی علیه‌السلام دردِ خود را با چاه می‌گفت و چاه پر از خون می‌شد. (۱۹۹)

شیخ جرجانی را پرسیدند چرا میلِ سماع ندارد. گفت: در دلم نوحه‌گری است که اگر بیرون آید جمله ذراتِ عرش و فرش نوحه‌گر یا هلاک شوند. (۱۹۹)  
غم به مردانِ خدا داده شده است. (۲۰۰)

آن که خود این درد را نجشیده است چیزی از آن در نمی‌یابد. (۲۰۱)  
درد خداجو از این است که نه کلید را می‌داند کجاست و نه درِ خانه را. (۲۰۳)

مکر و استدرج هیچ پارسایی را از ترس فراغ نمی‌دارد. (۲۰۶) رانده‌ی درگاه چه کند؟ (۲۰۷)  
مثالم کعبتین شش سو آید  
که تا خود بر کدامین پهلو آید (اسرارنامه) (۲۰۷)  
احساس گناه و ناامنی درونی به تحیر و تردد میان کفر و ایمان می‌کشد. (۲۰۸-۲۰۹)

دستی به مصحف و دستی به جام (۲۰۹)  
گاهی به خرابات و گاهی به مناجات (۲۰۹)  
در راهِ دین نه مردم نه زن [مخنت صفتم] (شبللی) (۲۱۰/۲۰۹)

نومیدیِ چهره‌ی اصلی (قهرمان) مشنوی مصیبت‌نامه عمیق دیگری دارد. او در چنبری از تضادها افتاده‌است که دیوانه‌کننده است (۲۱۱-۲۱)

در دیده‌ی مرگ شاه و گدا یکسان‌اند. (۱۶۴)  
امیر تنها بیرون نمی‌رود، کارش بی‌سپاه راست نمی‌آید، بی‌چاشنی گیر خوردن نمی‌تواند، بی‌پاسبان نمی‌خواهد، دریایان نیز مرگ چشم به‌راه اوست. (۱۷۰)  
سلطنتِ واقعی روح از قناعت به دست می‌آید. (۱۷۲)

بنده تا زمانی که قانع باشد آزاد است و آزاد تا زمانی که حریص است بنده است. (۱۷۲)  
گدایی که حاجتی ندارد در حقیقت شاه است و شاه در حقیقت گداست. (۱۷۳)

هر چه در بندِ آن باشی بنده‌ی آن باشی. (۱۷۴)  
هیچ پیرزنی از پیه و پیاز غذا درست نمی‌کند مگر آن که شاه از آن چیزی بستاند. (۱۷۵)  
اگر سگان بدانند که این طعام از شاه است، هرگز از آن نخورند (از مصیبت‌نامه) (۱۷۸)

شاه زر را بیشتر از گناه دوست دارد و این عجب که زر را در دنیا می‌گذارد و گناه را با خود می‌برد! (۱۸۰)  
برترین علما کسانی‌اند که به دیدارِ امرا بروند و بهترین امرا کسانی که به دیدارِ علما بروند.

[شَرُّ العلماء من زار الامراء و خیر الامراء من زار العلماء] (۱۸۳)

نظرِ عطار نسبت به سلطان محمودِ غزنوی مساعد است (۱۸۵) هر جا پادشاه نماینده و رمز سلطانِ مطلق (خدا) وصف شود، از انتقاد مصون می‌ماند. (۱۸۸)

بختِ جادویی شهریار [فر، خارِ سما] بسته به دادگستریِ اوست. (۱۸۹، ۱۹۱)

### فصل هشتم - طبع و حال پارسایان

پارسایان و زاهدان، در برابر ناپایداری دنیا و آلام آن و بی‌اختیاری در عین مکلف بودن و شناختی نبودنِ علتِ جهانی، به حزن و اندوه پناه می‌برند. (۱۹۳)



حقیقت ده جزء است که یک جزء آن کم گفتن و  
نه جزء آن خاموشی است. (۲۲۹)  
باز خاموش بر دست شاهان جای دارد و بلبل  
پُر غلغله زندانی قفس است. (۲۲۹)  
چشمه در جوش و خروش و دریا [شط]  
خاموش است (۲۲۹)

غَوَاص باید دهان بر بندد. (۲۲۹)  
چرا چندین سخن بایست گفتن  
چو زیر خاک می‌بایست خفتن (۲۳۱)  
سوسن آزاد با ده‌بان خموش آمد. (از الهی‌نامه) (۲۳۱)

اما  
چون ندیدم در جهان محرم کسی  
هم به شعر خود فرو گفتم بسی (۲۳۴)  
شعر و عرش و شرع حروف مشترک دارند. (۲۳۴)  
خود جهان هم شاعر است. (۲۳۵)  
دروغ هم از شعر زیبا می‌شود. (۲۳۶)  
عطار بر اصالت شعر خود آگاه است. (۲۳۶)

فصل دهم - گستاخی دیوانگان با خدا  
پارسیان از رنج‌ها و نارسایی‌ها خیر دارند و لب  
به شکوه نمی‌کشایند، اما این سد گاهی شکسته  
می‌شود.

خدا اگر فرزند داشت، داغ فرزند بر دل آدمیان  
نمی‌گذاشت. (الهی‌نامه) (۲۴۴)  
رابعه هفت سال در راه کعبه پهلوی به پهلوی  
همی‌گشت تا به کعبه رسید. او را عذر زنان آشکار  
شد. پس بازگشت و گفت:

خدایا، هفت سال به پهلوی راه پیمودم تا به اینجا  
رسیدم ولی تو در راهم خسار انداختی! یا مرا در  
خانه‌ی خود ده قرار یا نه، اندر خانه‌ی خویشم گذار  
(از منطق‌الطیر) (۲۴۶)

مجانین با جرأت بیشتری درباره‌ی خدا سخن  
می‌گفتند. صوفیان گاهی به دیدار ایشان می‌رفتند

اگر تو رهروی عمری بسوزی  
که جز هیجَت نخواهد بود روزی (۲۱۳)  
در اینجا نابودی نجات است. قطره‌ای که در دریا  
گم می‌شود (۲۱۴)  
هیچ است و همه چیز. (۲۱۴)  
سوار بر مرکب هوئی نمی‌توان به سوی هُدئی  
رفت. (۲۱۶)

فصل نهم - شاعر درباره‌ی خود سخن  
می‌گوید

طبع شاعر غمناک و دردناک است. (۲۱۹)  
اهل درون است و از ابلهی بیرون در مانده است!  
(۲۲۰)

نه اهل خرقه نه مرد زُنارم - گاه در مسجد و گاه  
در خانه‌ی خمارم. (۲۲۱)

بر آن گام نخستینیم جمله  
اسیر رسم و آیینیم جمله  
چون شتری که به گرد آسیا چرخ زند (۲۲۱)  
هستی ما پستی ماست. (۲۲۱)

نه رانده‌ی درگاهم نه خواننده‌ی درگاه (۲۲۲)  
تا دانسته‌ام چیزی ندانسته‌ام (۲۲۳)

در میان دین و دنیا مانده‌ام  
که به معنا که به عمیا مانده‌ام (مصیبت‌نامه) (۲۲۴)

عطار شعر خود را مقاماتِ راه حیرانی و  
دیوان سرگردانی می‌خواند. اگر سخن نگوید  
خواهد سوخت، دریای جاننش موج‌زن است. با  
این همه،

چند باید بحر جان در جوش بود  
جان فشاندن باید و خاموش بود (منطق‌الطیر)  
(۲۲۷)

زبان بی‌گناهی است که باید در زندان بماند. (از  
مصیبت‌نامه) (۲۲۹)

لیس شیءٌ أُخْرِجُ إِلَى طَوْلِ السَّخْنِ مِنَ اللِّسَانِ. (۲۲۹)

از تو چیزی نمی‌خواهم که بدی یا ندهی،  
می‌خواهم این زندگی را که داده‌ای بازگیری. (۲۶۰)

دیوانه چون می‌بیند که رمه‌ها و گله‌های اسب  
و گاو و گوسفند و هم غلامان و کاخ و سرهنگان  
همه از آن عمید شهر است، به خدا روی می‌کند و  
می‌گوید:

این دستارِ کهنه را هم به عمیدت بده!

چون همه چیزی عمیدت را سزاست  
در سرم این ژنده گر نبود رواست

(مصیبت‌نامه) (۲۶۱)

بندگانِ عمیدِ خراسان را متمم می‌بیند:

گفت ای دارنده‌ی عرش مجید  
بنده پروردن بیاموز از عمید

(منطق‌الطیر) (۲۶۱)

حکایت صورت مطایبه پیدا می‌کند و  
خوش مزه و خنده‌آور می‌شود:

برزگری یک جفت گاو داشت. قضا را میانِ گاوان  
و با افتاد. برزگر جفت گاو را بفروخت و خر خرید.  
میانِ خران نیز و با افتاد. برزگر رو به آسمان کرد و  
گفت: تو که از همه چیز آگاهی، خر از گاو باز  
نمی‌شناسی! (از مصیبت‌نامه) (۲۶۲)

یا طعنه بر خدا می‌زند و می‌گوید:

پادشاهان با پادشاهان جنگ کنند. اما این خدا به  
جنگ من آمده است! (۲۶۴)

یا در جای دیگر، باز خطاب به خداوند گله  
می‌کند که وعده‌ی بخشیدنِ جبه به ژنده‌پوش داده  
بود و بعدِ ده روز بخشنده‌ای ژنده‌ای آورد  
برهم دوخته پس:

مردِ مجنون گفت ای دانای راز  
ژنده بر هم دوختی زان روز باز  
در خزانه جامه‌های تو بسوخت  
کاین همه ژنده به هم بایست دوخت!

و سخنانِ پندآمیز از ایشان می‌شنیدند. دیوانه  
آزاد است. لیلی به مجنون می‌گوید: دیوانه باش.

زان که گر تو عاقل آبی سوی من  
زخمِ بسیاری خوری در کوی من  
لیک اگر دیوانه آبی در شمار  
هیچ کس را با تو نبود هیچ کار

(مصیبت‌نامه) (۲۴۹)

رُفِعَ القلم مِنَ المَجْنُونِ (۲۵۰)

گفتم: [لقمان سرخسی، از معاصرانِ ابوسعید ابی‌الخیر]  
الهی، پادشاهان را چون بنده‌ای پیر شود آزادش کنند...  
ندا شنیدم که یا لقمان، آزادت کردم. و نشانِ آزادی  
این بود که عقل از وی فراگرفت. (۲۵۰)

اگر محرمِ راز باشد گستاخی از او روا باشد. (۲۵۲)

ور بـُود سوزیده سودای عشق  
دست بر سر مانده از غوغای عشق  
خوش بـُود گستاخی او خوش بـُود  
زان که آن دیوانه چون آتش بـُود

(مصیبت‌نامه) (۲۵۲)

عاقلان را شرع تکلیف آمدست  
بی‌دلان را عشق تشریف آمدست (همان جا)

واسطه این قوم را برخاستست  
قولِ ایشان لاجرم بس راستست

(۲۵۳)

لقمانِ سرخسی بر اسبی چوبین سوار شد که به  
جنگِ خدا رود، در راه به ترکی دچار شد، ترک چوب  
از دستش بگرفت و چنانش زد که سر و صورتش  
خونین گشت... گفت: من مردانه به جنگِ خدا رفتم،  
او بامن برنیامد و ترکی را یارگرفت. (از مصیبت‌نامه) (۲۵۵)

دیوانگان با خدا به این زبان سخن می‌گویند:

تاوانِ خر را کسی باید بپردازد که گرگ را گرسنه در  
دشت و بیابان رها کرده است تا خر مردم را بدرد.

(۲۵۷)

این جهان و آن جهان همچون مشرق و مغرب‌اند: دوری از یکی به معنی نزدیک شدن به دیگری است. (ابوحیان توحیدی به نقل از سخنان منسوب به عیسی علیه‌السلام) (۲۹۳)

زهد درجات دارد: ترک دنیا در عین میل به دنیا (زهد متزهّدان)؛ مکروه داشتن دنیا، اما دیدن زهد خود و ارزش متروک؛ ندیدن متروک.

و هم به اعتبار عوض: زهد خایفان؛ زهد امیدواران؛ زهد محبان و عاشقان.

و هم به اعتبار موضوع اعراض: زهد در علم و قدرت و مال؛ اعراض از اسباب مان و جاه؛ اعراض از لذات نفسانی و مقتضیات جسمانی؛ اعراض از ما سوی الله حتی از نفس. (۲۹۴ و ۲۹۵)

زهد واقعی ترک هر آن چیزی است که تو را از خدا باز دارد. (ابو سلیمان دارانی به نقل غزالی) (۲۹۵)

تا تو را تقدی است بند جانِ توست  
ور ندرای هیچ جمله آن توست (۳۰۳)

رابعه که جانورانِ گرد او از حسن بصری  
رمیده بودند خطاب به حسن بصری:

تو که پیه این بیچارگان می‌خوری چگونه از تو  
نگریزند؟ (۳۰۸)

لذت طعام از لب تا به کام است و اگر این اندازه را  
شکیبا باشی، خوشی و ناخوشی طعام برای تو  
یک‌سان خواهد بود. (سفیان ثوری) (۳۰۹)

زُهَبانی را دیدند. گفتند او را: تو راهبی؟ گفت:  
نه، که من سگ‌بانم [سگِ نفس]. (ترجمه رساله‌ی  
قشیریه) (۳۱۱)

ما در درون خود کافر [= نفس] می‌پروریم. (۳۱۳)  
مَثَلِ دَلِّ مَثَلِ سَوَارِی اسْتِ کِه سَگِی بَه هَمراه  
دارد. (۳۱۲)

### فصل سیزدهم - توکل

خداوند ضامن روزی است. پس نگرانِ روزی بودن از

صد هزاران پاره بر هم دوختی  
این چنین درزی ز که آموختی!

(مطن الطیر) (۲۶۵)

بهلول را خواستند بی‌گناهی بکشند. او با خدای  
خویش گفت: اگر آنها مرا بکشند تو باید خون بها  
بدهی. چون آنان نمی‌دانند که من بی‌گناهم و تو  
می‌دانی. (اللهی نامه) (۲۷۰)

دیوانه مبارز طلبانه خطاب به خدا می‌گوید:  
اگر راست می‌گویی خودت یک بار از آن [= پل  
صراط] بگذر. (۲۷۱)

یا: مگر خرده فروش یا سقط فروشی؟ این ترازو  
[قسطاس] برای چیست؟ (۲۷۱)

در عوض، دیوانگانی هم هستند که با خدا از  
در صلح و سازش‌اند. (۲۷۱)

### فصل یازدهم - ارزش زندگی، این جهان و آن جهان، چیرگی بر ترس از مرگ

بکن کاری که اینجا مردِ کاری  
که چون آنجا روی در زیر باری

(اللهی نامه) (۲۷۶)

الدنیا مزرعة الآخرة (۲۷۶)  
حیاتِ زمانیِ این جهان که از تک‌تکِ انفس  
ساخته می‌شود بیع سلف است که خُرد خُرد برای  
حیاتِ جاودانی پرداخته می‌شود (۲۸۲)

اگر دنیا زندانِ مؤمن است، پس مرگ رهایی از  
زندان است. (۲۸۶)

مرگ وسیله‌ای است برای تصفیه. (۲۸۷)

### فصل دوازدهم - زهد و ریاضت

زهد بر گرداندنِ رغبت است از چیزی به چیزی بهتر.  
(غزالی) (۲۹۱)

اگر ایمان به باطنِ قلب نفوذ کند، دنیا مبعوض  
می‌گردد. (۲۹۲)

الفقر سواد الوجه فی الدّارین؛ اّمّا سیاهی فقر همه  
 خالی روی است. (اسرارنامه) (۳۴۱)  
 الفقر فخری و افتخِرُ به (حدیث) (۳۴۲)  
 چون دنیا را باید ترک کرد، همین اندک هم بسیار  
 است. (۳۴۴)

### فصل پانزدهم - تأویل بلا، صبر، شکر، رضا

بلا حکم و قضای ازلی است و باید تسلیم آن شد.  
 (۳۴۵)  
 اگر به بد حال تر از خود نظر کنیم، خدا را شکر  
 خواهیم گفت. (۳۴۷)

با تحملِ بلا یا کفاره‌ی گناهان داده می‌شود.  
 خداوند دوبار [هم در دنیا هم در عقبین] مکافات  
 نمی‌کند. (۳۴۹)  
 برای بلاکشان در روز قیامت ترازو نمی‌نهند.  
 (۳۵۰)  
 بلا محک است. (۳۵۲)

علل الاجسام رحمة و علل القلوب عقوبة (قوت  
 القلوب) (۳۵۶)  
 مکمل مقام صبر شکر است. (۳۶۰)

مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلٰی بَلَائِیْ وَلَمْ یَرْضِ بِقَضَائِیْ وَلَمْ  
 یَشْكُرْ نِعْمَائِیْ فَلِیَنْجِدْ رَبّاً سِوَایِیْ (حدیث قدسی) (۳۶۳)  
 درجه‌ی مقام رضا بالاتر از صبر و شکر است.  
 (۳۶۴)

رضا آن است که عطا و منع خداوندی نزد تو  
 یکسان باشد. (۳۶۴)

دیوانه‌ی پای به زنجیر شادمانه نعره می‌زند، چون  
 بند بر پای دارد نه بر دل. (۳۷۱)

### فصل شانزدهم - تجدید نظر در ارزش حزن و درد و غلبه بر آنها

مراد و نامردای این جهان، هر دو، گذران است. با

سستی ایمان است. (۳۱۶)  
 اگر آسمان از مس و زمین از روی باشد و من  
 نگرانِ روزی خود باشم مشرکم. (قوت القلوب) (۳۱۶)  
 بالاترین درجه‌ی توکل آن است که برای فردا  
 چیزی ننهی. (۳۱۷)

رزق چون اجل در طلب آدمی است. (۳۱۷)  
 نگرستن به اسباب شرکِ خفی است. (۳۱۸)  
 گدا از خدا می‌خواهد نه از مردم. (۳۱۸)  
**توکل هم درجات دارد:**  
 کسب در عین توکل به خدا؛ اعتماد بر اسباب در  
 عین توجه به مسبب الاسباب؛ توکل همچون مرغان.  
 (۳۲۰)

خدا را با توکل آزمودن شک است. (۳۲۱)  
 قوت من از انبیا خداوند است. (حاجت) (۳۲۴)  
 چون به ظاهر روزی بینی حلال  
 می‌مکن از باطن روزی سؤال (۳۲۷)  
 ابراهیم ادهم از راهبی پرسید: زاد تو از کجاست؟  
 گفت: از روزی رسان بیوس. (۳۲۷)

### فصل چهاردهم - قناعت و فقر گدا پادشاه است. (۳۳۰)

از گدایی پرسیدند: چه دوستر داری؟ گفت:  
 دشنام، چون هر چه جز دشنام دهند بر من منت نهند.  
 (از اسرارنامه) (۳۳۳)

این گرمایه از آن خوش است که با تو ازاری و  
 سطلی بیش نیست و آن نیز از این تو نیست. (از  
 مصیبت‌نامه) (۳۳۵)

**در عین حال:**  
 غنی شاکر به از فقیر صابر. (احمد عطا) (۳۴۰)  
 کاذ الفقر اَنْ یكون کفراً. (حدیث) (۳۴۰)

**احل این تضاد:**  
 آب در کشتی هلاک کشتی است  
 آب اندر زیر کشتی پُشتی است (مولانا)



ترکِ ناپایدار غم آن نیز نفی می‌شود. دل در ناپایدار بستن خطاست. (۳۷۳ و ۳۷۴)

خدا در دل بنده‌ای چون دوستش دارد نوحه‌گری و چون دشمن دارد مطربی به پا می‌کند. (۳۷۴)

این درد با دارو درمان نمی‌شود. (۳۷۵)

دردمندِ عشق با درد می‌زید، با درد می‌میرد، و با

درد از این جهان به آن جهان سفر می‌کند. (۳۷۵)

[ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم]

آن که درد ندارد درمان هم نمی‌یابد. (۳۷۵)

دلی که با درد آشنا گردد زنده می‌شود. (۳۷۵)

درد بی‌درمان عینِ درمان است. (۳۷۶)

درد کیمیای جانِ مردانِ خداست. (۳۷۶)

این درد دردِ طلب و دردِ عشق به خداست. (۳۷۸)

دردی است درمان سوز. (۳۷۹)

ملایک آه برآمده از دلِ پاک و اشکِ گرم چکیده بر خاک را از یک‌دیگر می‌ربایند. (۳۸۴)

### فصلِ هفدهم - رحمت و لطفِ پروردگار

سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي. (حدیثِ قدسی) (۳۸۵)

لَوْ لَمْ تُذْبِقُوا لَدَهَبَ اللَّهِ بِكُمْ وَ لَجَأَ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ

لِيَغْفِرَ لَهُمْ. (حدیث) (۳۸۷)

اگر به لطف نظری بر تو افکند هر دَمَتِ جانی

دیگر ارزانی شود. (از مصیبت‌نامه) (۳۹۱)

هدهد از نظرِ سلیمان دولت یافت. (۳۹۱)

این دولت به طاعت به دست نیاید. (۳۹۱)

لَا تَقْتُلُوا مِنَ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (زُمر: ۳۹-۵۳)

### فصلِ هجدهم - توسل به فضلِ الهی

نخستین گام در راه نجات بیداری از خوابِ غفلت و توبه است. (۴۰۲)

میانِ پروردگار و بنده‌ی او آشنایی دیرینه‌ای هست که پوشیده است ولی چه بسا ظاهر گردد و بازگشت به او را سبب شود. (۴۰۵)

در توبه باز است. (۴۰۶)

عَجَلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ. (۴۰۷)

از مرد فقیری که به درگاهِ پادشاه آید پرسند: چه خواهی؟ نپرسند: چه آورده‌ای؟ (۴۱۱)

از زندان [= دنیا] با خود چه آورند؟ (۴۱۲)

از شورستانِ دنیا مَشکی پر از اشکِ شوقِ بر دوش به امیدِ فضل تو آورده‌ام. (از مصیبت‌نامه) (۴۱۳)

هر که چند سپندانه‌ی ایمان اندر دل دارد او را از دوزخ بیرون آرید. (۴۱۶)

### فصلِ نوزدهم - طاعت و عبودیت

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال: ۷، ۸ و ۹) (۴۱۹)

ترحم بر حیوانات هم اجرِ أُخروی دارد. (۴۲۰)

دانه‌ای که برای پرندگانِ گرسنه پاشند در آخرت بار دهد. (۴۲۱)

اما امید به فضلِ الهی بدونِ پیش آوردنِ طاعات کبر و گستاخی است. (۴۲۵)

دولت را نمی‌توان به جبر یافت ولی توان شایسته‌ی دولت شد. (۴۲۵)

تو به طاعت عمر گذار تا سلیمان بر تو نظری افکند. (۴۲۶)

اما طاعت خود هدیه‌ای است که خداوند به هر که خواهد عطا کند [پس توقعِ مزدِ طاعتِ خداداده بیجاست]. (۴۲۸)

هیچ چیز شریف‌تر از عبودیت و هیچ نام کامل‌تر از نام بنده نیست. (۴۲۹)

بهترین بنده آن است که به فرمانی رود که خدا خواهد. (از مصیبت‌نامه) (۴۳۴)

عمل بی‌علم و علم بی‌عمل به کار نیاید. (۴۳۴)

عابد معمورالاقوات است. (۴۳۷)

طاعت از روی رنگ و ریا یا عجب و خودبینی ناخالص و بی‌قیمت است. (۴۳۸)

شبهی بوسه بر پای دزدی زد که به دارش آویخته بودند، چون در کار خود کامل بود و جان بر سر آن باخته بود نه نیم مرد و مختث وار. (۴۶۹)  
مرد را علو همت باید و کار شاهانه. (۴۷۰)  
اول بار است که دانستم درهم نیم درهمی هم دارد. (مأمون به عباس) (۴۷۰)

هر که از همت در این راه آمدست  
گر گدایی می کند شاه آمدست (۴۷۲)  
هما بر دست شاهان می نشیند. (۴۷۲)  
ابراهیم ادهم پادشاهی را به فقر فروخت. (۴۷۳)

### فصل بیست و پنجم - فضایل اجتماعی

جوان مردی و هم بستگی دینی منابع دوگانه‌ی اخلاق اجتماعی در اسلام اند. (۴۷۸)  
کفار نیز در جامعه‌ی قرین رأفت اسلامی پذیرفته می شوند. (۴۷۹)

پادشاهان ساسانی سرمشق حسن تدبیر در کشور داری و عدالت شمرده شده اند. (۴۷۹)  
خدمت به دیگران، نمک شناسی و ادای حق خدمت، حرمت نهادن جوانان بر پیران، وفای به عهد، سخاوت و مهمان نوازی، تساهل با کافران و کریمی، اخوت، خدمت به تهی دستان، بردباری در برابر گستاخی و آزار غیر از فضایل اجتماعی در اسلام شمرده شده است. (۴۸۰-۴۸۶)

گفتگوی امیر نصر سامانی با الیاس محتسب، که در مجلس بزم امیر آنچه از اسباب طرب و باده دید شکست، جالب است:

گفت ای الیاسک شوریده دین  
گفت ای نصرک چه افتادست هین  
گفت این حسبت که فرمودت بگو  
گفت این شاهی ز که بودت بگو  
گفت از امر امیر المؤمنین  
گفت آن من ز رب العالمین

بنده خود نیز نباید طاعت خویش را ببیند چه رسد به آن که به دیگران نشانش دهد. (۴۴۰)

حتی شیرین آمدن طاعات را با شرک برابر شمرده اند: ایاکم و استحلاء الطاعات فأنها سموم قاتلة (واسطی به نقل قشیری، رساله، باب الرضا) (۴۴۲)

یحیی بن معاذ در مناجات می گوید: امیدش به خداوند در معصیت بیشتر است تا در طاعت. (۴۴۲)  
طاعت نیز حجاب راه تواند بود. (از الهی نامه) (۴۴۳)  
نمازی که از روی عادت اقامه شود بی ارزش است. (۴۴۵)

ایاز هرگز از یاد نمی برد که غلام است. (۴۵۸)

### فصل بیستم - فضایل سلوک باطنی

دو فضیلت از بنده انتظار می رود: ادب و تواضع؛ و شرط ادب تواضع است. (۴۶۱)

آدم اضافت [= نسبت] جرم به خود کرد. (۴۶۲)  
گناه گر چه نبود اختیار من حافظ تو بر طریق ادب باش و گو گناه من است (۴۶۲)  
انصاف حکم می کند که حقوق و مرتبت دیگران را باز شناسیم. (۴۶۲)

تهمت و غیبت مذموم است. آن که غیبت کند و توبه آورد آخرین کسی است که به بهشت راهش دهند و اگر توبه نیاورد نخستین کسی است که روانه‌ی دوزخش کنند. (از الهی نامه) (۴۶۳)

پارسایان از بس خشوع گویی وعید را برای خود و وعده را برای دیگران مقرر می دانند. (۴۶۴)

چون کسی از رد و قبول خبر ندارد چه جای کبر است؟ (۴۶۵)

عُجب همه‌ی طاعات و عبادات را حبظه می کند. (۴۶۵)

بایزید خود را شایسته‌ی هم راهی سگ نیز نمی دانست، چون سگ هرگز استخوانی برای فردا نمی نهد و هر که رسد سنگی بر پهلوی او زند. (۴۶۷)

گفت گویی می‌نترسی دژهای

گفت از عالم منم وین دژهای

(مصیبت‌نامه) (۴۸۷)

مرد جاهلی به احنف بن قیس گفت: اگر تو یکی

گویی، من ده جوابت گویم. احنف پاسخ داد: و اگر

تسو ده هم گویی، من یک هم با تو نگویم. (از

مصیبت‌نامه) (۴۸۸)

[نقل خلاصه‌ی حکایاتی که در آنها بردباری و

شفقتِ قدرت‌مندان در قبالِ زیردستان، عفو و کرم

آنان، نا امید نکردنِ امیدواران و دعا کردنِ جفاکاران

نادان به تمثیل در آمده است]

بپیوند با کسی که از تو برید، ببخش به کسی که

محروم گردانید، ببخشای کسی را که بر تو ستم

کرد. (۴۹۰)

ناسزاگو و خوش‌رو هر کدام از آنچه دارند خرج

می‌کنند. (۴۹۱)

[حکایتِ دزدی که به خانه‌ی جنید رفت و آنچه

توانست بیابد پیراهنی بود که، برای فروش آن در بازار،

محتاج معرفت بود که نمی‌یافت و، سرانجام، پیراهن به

گواهی خود جنید که گفت آن را می‌شناسد، فروخته

شد (از مصیبت‌نامه). هم چنین حکایتِ رفتار

کریمانه‌ی احمد خضرویه با دزد (از مصیبت‌نامه و تذکرة

الاولیاء). و هم حکایاتی در تساهل و نوع دوستی

بزرگانِ تصوف]

بارِ لها، اگر مشیتِ تو بر این قرار گرفته است که

یکی از بندگانِ خود را به آتش دوزخ عذاب دهی،

جسمِ مرا آن‌چنان بزرگ کن که دیگر کسی جز من در آن

جای‌نگیرد. (سخنِ بایزید: از نورالعلوم و اسرار التوحید)

[رابعه گوشتِ حیوان نمی‌خورد؛ از این رو

جانوران رام‌اوم بودند] (۵۰۳)

## فصل بیست‌وسوم - تقرّب به درگاهِ احدیت

جانِ عارف متوجه ذاتِ متعال است. (۵۰۵)

التقرب بالنوافل. (۵۰۷)

چون طاعت و سیله‌ی توحید حق نشود، چه بسا

گناه وسیله ساز گردد. (۵۰۷) [در دل دوست به هر

حینه رهی باید کرد/ طاعت از دست نیاید گنهی باید

کرد]

طاعت پیوندِ شاخِ ترِ درختِ ذاتِ توست با اصل.

(۵۰۸)

خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را مدام

پیش رو داری. (۵۰۸)

خداوند در درون است، هر چند او را در بیرون

می‌پندارند. (۵۱۱)

احساسِ قرب به حق را انس خوانند. (۵۱۱)

حضور هم شادیِ دل است هم آرایشِ جان و

آسایشِ باطن و جمعیتِ خاطر. (۵۱۲/۵۱۱)

سلوکِ باطنی حضورِ عند الحق و غیبت از خلق

است، چنان که ذکرِ حق بر دل مستولی گردد و به

واسطه‌ی دل حضور نزد حق به حاصل آید. (۵۱۲)

نقدِ حضور توشه و چراغِ راه است. (۵۱۲)

قربِ حق به جهد حاصل نشود، اما خود را آماده

دار، بو که نظری عنایت بر تو افتد. (۵۱۴)

بی‌جمالِ حق خلدِ برین هم نور ندهد. (۵۱۵)

خداوند به پیشوازِ بنده‌ای می‌آید که جویای قربِ

اوست. (۵۱۶)

لا احدَ اَعْبَدُ من الله. (۵۱۸)

چون خیار ده به دانگی بود نغایه را چه خطر بود؟

[ایهام: چون برگزیدگان را ده به دانگی فروشد، قلب

و ناسره را چه قدر و ارزشی است؟] (رساله‌ی قشیریه)

(۵۲۵)

## فصل بیست و دوم - رفتار با حیوانات

آزارِ صوفی نه به انسان باید برسد نه به حیوان. (۴۹۷)

جوان مردی را مهمان کنی کم از آن نباشد که

سگان محلّت را از آن نصیب بود. (رساله‌ی قشیریه) (۵۰۱)

طالب دل چون از ریب پاک کند، نور حق در آن  
 تاییدن گیرد؛ چون جرعه‌ای از جام ساقی ازل نوشد،  
 هر دو عالم از یاد ببرد؛ از کفر و ایمان پروا ندارد تا  
 دری به سینه‌ی او گشوده شود که در آن سو نه کفر  
 ماند نه ایمان. (۵۲۹)  
 در باز است، دیدگان بسته است. (۵۳۰)

(پایان دریای جان، جلد اول)

اسبابِ دنیوی که ما را از حق مشغول دارند در  
 حکم بت‌اند. (۵۲۵)  
 اصنام خلق متعدّدند: بعضی رابت نفس است و  
 بعضی را فرزند و بعضی را مال و بعضی را زن و  
 بعضی را حرمت و بعضی را نماز و روزه و زکات و  
 حال. (تذکرة الاولیاء) (۵۲۸)  
 چون از رضا لذت یافت و به دل راحت، از شهود  
 حق محجوب گشت. (رساله‌ی قشویه) (۵۲۸)

پس از فراغت از تحریر این مقاله و تصحیح نمونه‌های چاپی آن، دیداری با بانو مهرآفاق بایوردی دست داد و در باب سهم ایشان در ترجمه‌ی دریای جان اطلاعاتی کسب شد که گزارش اجمالی آن را خالی از فایده نمی‌داند:

– متن آلمانی اثر شامل مقدمه و ۳۰ فصل است به اضافه‌ی «کتاب‌شناسی» (در ۳۴ صفحه) و نمایه‌ی تحلیلی بسیار مفصل (در ۱۰۶ صفحه).

– جلد اول از نظر حجم کم‌تر از نیم کتاب را در بر دارد.

– متن آلمانی اثر اول بار در سال ۱۹۵۸ (لیدن) چاپ و منتشر شده و فقط در سال ۱۹۷۸ (لیدن)، پس از وفات مؤلف، به چاپ دوم رسیده است.

– ترجمه‌ی متن کتاب به پایان رسیده است: از بخشی که هنوز چاپ و منتشر نشده فصل‌های ۲۴ و ۲۵ را شادروان زریاب ترجمه کرده و بقیه‌ی فصول (۲۶-۳۰) را بانو بایوردی. ترجمه‌ی فصل ۲۶ (۷۰ صفحه) بسیار دشوار بوده و شش ماه طول کشیده است.

– بانو بایوردی حین ترجمه‌ی فصول به منابع مواد متن نیز مراجعه و نظر داشته که اهل فن بارگران رنجی را که مترجم از این حیث کشیده است خود می‌تواند بسنجند.

– ترجمه‌ی «نمایه‌ی تحلیلی» هنوز به پایان نرسیده است. مترجم در مراجعاتی که قهرماً حین ترجمه‌ی نمایه به متن داشته متوجه سقطات و احیاناً جابه‌جایی‌ها و سهوهای در فصول سهم شادروان زریاب شده است.

– فصولی که هنوز به مرحله‌ی چاپ و نشر نرسیده ظاهراً جنبه‌ی نظری قوی‌تری دارد و حاوی مباحث عمیق‌تری است.

– به هر حال، مشتاقان چشم به راه انتشار جلد دوم دریای جان به قلم مترجم زبان‌دان و پژوهنده و امین به همت «انتشارات بین‌المللی الهدی» هستند.